

در عین حال مصطفی بیگ و مسیح‌زاده و عم‌الله افندی وقاضی ادرنه را نیز برای حل مسائل مذهبی به ایران گسیل داشت. هیئت نمایندگی عثمانی در ماه نوامبر ۱۷۳۶ (۱۱۴۹ هجری) قسطنطنیه را ترک گفت و یک روز بعد عبدالباقی خان نیز به طرف ایران بازگشت (نتیجه کار این هیئت نمایندگی عثمانی در فصل یازدهم شرح داده خواهد شد).

در همان هنگامیکه مذاکرات صلح بین ایران و عثمانی پیشرفت می‌کرد روابط بین روسیه و عثمانی بسرعت وخیم میشد و پس از پیشرفت کابلان جرای به داغستان و حمله لئونوف به کریمه جنگ بین دو کشور مسام بنظر میرسید و در این اثنا سفیر کبیر فرانسه در عثمانی از هیچ‌گونه مجاهدتی برای تحریک عثمانی بجهتک باروسیه خودداری نمیکرد گذشته از این (نلیف) و (وشنیاکف) پیوسته بدوات روسیه فشار وارد می‌آوردند. به عثمانین «که از طرف نادر به زانو در آمده بودند» اعلان جنگ دهد. هنگامیکه دوات روسیه سرانجام تصمیم گرفت که با عثمانی داخل جنگ گردد نه تنها یقین داشت که نادر با عثمانی بطور جداگانه صلح نخواهد کرد بلکه بروسیه در جنگ با عثمانی مساعدت کامل خواهد نمود البته بطوریکه قبلاً دیدیم نادر فوق‌العاده سعی کرد که روسیه را بز به عهد نامه ایران و عثمانی ملحق سازد لکن برابر بافتاری شدید عثمانی در این راه توفیق حاصل نکرد.

در ماه مه ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۴۹ هجری) دوات روسیه به عثمانی اعلان جنگ داد و چند روز بعد (کالرشکین) دستور بافت این موضوع و همچنین محاصره (آزوف) را به نادر اعلام نمود. روسیه در این حال از آن خاطر نشان ساخت موقع آن فرارسیده است که باید عسکری داخل

جنگ گردد نادر در جواب تأیید کرد که با عثمانی داخل جنگ نخواهد شد لکن با مذاکرات صالح مدتی عثمانیان را معطل خواهد ساخت و گذشته از این بدون روسیه با دولت عثمانی پیمان صلح امضاء نخواهد کرد. کالوشکین در جواب خاطر نشان ساخت بسیار جای تعجب است که پادشاه ایران از طرفی روسیه را بچنگ با عثمانی تحریک میکند و از جانب دیگر میکوشد از دوست دیرین خود جدا شده و در تجسس دوست تازه‌ای بر آید که جز انهدام ایران قصد دیگری ندارد. نادر در پاسخ تأیید کرد که عملیات جنگی روسیه چندان درخور اهمیت نیست و گذشته از این مورد ندارد ایران برای بندر (آزوف) جنگند چنانکه روسیه نیز برای تصرف بغداد داخل جنگ نخواهد شد. کالوشکین ضمن گزارش این مراتب به سن پترزبورگ خاطر نشان ساخت که اشراف ایران در مورد حمله ایران به عثمانی سرد شده‌اند.

نمایندم ایران که در آغاز تابستان ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) وارد سن پترزبورگ گردید پس از آنکه رسماً استقرار نادر را برمسند شهر یاری ایران به مملکه روسیه اعلام نمود به مملکه و دولت روسیه اطمینان داد که بدون شرکت ایران، با عثمانی عهدنامه صلحی امضاء نخواهد کرد. بنا بر این خبر اعضای عهدنامه قسطنطنیه بین ایران و عثمانی در دربار روسیه بمزله صاعقه‌ای تلقی گردید و حال آنکه نادر به پیروی از قول خود به روسیه عدول ننموده بود و عهدنامه قسطنطنیه بیش از یک قرار داده تار که بود که آنهم تصویب نرسیده بود.

نادر مدت سه ماه در قزوین باقی ماند و هنگامیکه در آن شهر اقامت داشت خبر دولت که جزیره بحرین نیز کاملاً نصرف ایران در آمده

است. لطیف‌خان که چندی پیش از طرف نادر بار دیگر بفرماندهی کل قوای دریائی ایران منصوب شده بود خود را در بندر بوشهر از چند هفته قبل برای حمله به بحرین آماده نموده و با جبار ناخدای کشتی (نر تمیر لاند) را وادار ساخته بود که این کشتی را بقیمت ۵۰۰۰ تومان بدولت ایران بفروشد. چون کمپانی ندهلند از ناخدا بازخواست کرد که چرا کشتی خود را فروخته است در جواب خاطر نشان ساخت که لطیف‌خان در حالی به او پیشنهاد فروش کشتی را نمود که نمیتوانست این تقاضا را رد کند زیرا قسمتی از بارهای خود را در کرانه پیاده کرده و خود نیز در اختیار لطیف‌خان قرار گرفته بود و با این حال اگرچه کشتی را بر اثر فشار فروخته ولی در عوض پول هنگفتی در مقابل آن دریافت داشته است.

جزئیات مربوط به لشکرکشی بحرین هنوز معلوم نیست لکن تقریباً مسلم است که لطیف‌خان در سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) پس از آنکه یقین حاصل نمود که شیخ جبار بزیارت مکه رفته است لشکرکشی بطرف بحرین را آغاز کرد قوای شیخ جبار مدتی سعی کردند که مقاومت نمایند لکن در مقابل حملات شدید نیروی لطیف‌خان از پای در آمدند و لطیف‌خان در بازگشت به بوشهر کایدهای دژ بحرین را برای محمد تقی‌خان فرستاد و او نیز آنها را برای نادر ارسال داشت و از آن پس بحرین نیز ضمیمه ایالت فارس گردید. این لشکرکشی موفقیت آمیز موجب آن شد که نادر نقشه تصرف عمان و استقرار تسلط نیروی دریائی ایران را بر خلیج فارس طرح کند.

بکسال پست از این وقایع علی مراد نام یکی از سران طوایف چهارمینگ که شاخه‌ای از ایل بختیاری است علم طغیان برافراشت و پس از آنکه در

منطقه اصفهان منگوب گردید به کوههای بختیاری عقب نشینی نمود و در آنجا نوانست در حدود ۲۰۰۰۰ تن سرباز از طوایف لر خرم آباد و هفت تنگ بختیاری گرد آورد. هدف علی مراد شیبه به منظور محمدخان بلوچ بود بدین معنی که خود را مرافق بادولت قلمداد میکرد لکن در ازا این موافقت میخواست قسمتی از خاک ایران را تحت فرمانروایی خویش در آورد. چنانکه طی اعلامیه‌ای خطاب به هواخواهان خود چنین اظهار داشته بود :

« پس از آنکه حکومت نادر را از گون ساختم به خراسان لشکر خواهم کشید و شاه طهماسب را از زندان نجات خواهم داد و او را بار دیگر سلطنت خواهم رسانید و چون زمام سلطنت در دست ما افتاد عدد بیشماری بمن خواهند گروید و آنگاه شاه طهماسب به عراق عجم و خراسان اکتفا خواهد کرد و من همدان و فارس و کرمان را تحت تسلط خویش در خواهم آورد. »

این نطق تأثیر خوبی کرد و او را در تهیه تدارکات برای مبارزه آینده کمک نمود.

این اخبار چون به نادر رسید بر او بسیار بر آشفت و به فرمانداران اصفهان و شوشتر و کهک اویه دستور داد که فوای خود را گرد آورند و از جهات مختلف پیشروی آغاز نمایند و از فرزند علی مراد جلوگیری کنند و خود نیز مأمور قوا از سمت شمال داخل خاک بختیاری گردید هنگامیکه نادر دریافت طاعیان هزار تومان پولی را که از فارس برای او ارسال شده بود در راههای کوهستانی بیفما برده و فرار کرده اند مراتب خشمناکانه در دید و مکرهای بختیاری روی نهاد و بزودی با گردنکشان تماس حاصل

کرد و شکستی سخت بر آنان وارد ساخت و همه را منکوب و متفرق نمود. اشرار ناگزیر یکی از قلاع خود واقع در شمال خاوری دزفول فرار کردند. مدت دو ماه نادر و سپاهیان در کوههای بختیاری به نجس علی مراد پرداختند ولی اثری از او نیافتند با اینهمه به سپاهیان او تلفات سنگین وارد ساختند و بقیه را نیز وادار به تسلیم نمودند.

سرانجام یکی از دبدبه‌وران نادر که در حدود گورکش در چندمتری دز (بناور) بختیاری در نزدیکی چاهی مشغول گشت بود ناگهان زنی را مشاهده کرد که از کوهی فرود آمد و از چاه آب کشید. دیده‌ور این خبر را به فرمانده خود گزارش داد و او نیز در روز بعد هنگامیکه زن باز دیگر برای بردن آب آمد وی را دستگیر و بازپرسی نمود. زن نخست از دادن هر گونه اطلاعی در باره علی مراد خودداری کرد لکن بر اثر شکنجه و فشار ناگزیر اعتراف نمود که فرمانده شورشیان و خانواداش در غاری در میان کوه پنهان شده‌اند و سران آن نادر بیدرنگ از چند جهت بطرف غار روی آوردند و راههای آنرا کاملاً مسدود ساختند. علی مراد چون مشاهده کرد که پناهگاهش مکشوف گردیده است و راه فرار هم ندارد اول همه زنان و دخترانش را به لکت رسانید تا بچنگ نادر نیفتند و سپس خود دلاورانه بدفاع پرداخت و پس از آنکه سه شبانه‌روز مقاومت کرد سرانجام برابر فندان خوراکی و آب از پای درآمد و تسلیم شد و دست بسته بد شوشتر نزد نادر اعزام گردید. از آنجا که پادشاه ایران سخت خشمناک بود فرمان داد که گوش و بینی و دست و پای علی مراد قطع و حشانش از جایی کنده شود و پس از آنکه دو روز در میان خون غلطید

حاجان سرد

بعد از آنکه نادر بدین طریق کار عملی مراد را ساخت برای گوشمال دادن
بختیارها متجاوز از ده هزار خانوار آنان را از چهارلنگ و هفت لنگ
بناحیه «جم» در خراسان تبعید نمود و چون به روح جنگجویی و صفات
سلحشوری مردم بختیاری پی برده بود جمع کثیری از آنان را داخل ارش
کرد و بعداً چنانکه خواهیم دید سربازان بختیاری در جنگ قند هار
رشادت و شہامت بی نظیری ابراز داشتند .

هنوز نام نادر در سرزمین بختیاری فراموش نشده است زیرا
«دژ شاهی» که در ده میل و نیمی دزفول واقع است هنوز معروف به سنگر
نادری است .

پس از آنکه نادر بدین طریق از حل و فصل کار بختیاری فراغت یافت
باصفهان روی آورد و در تاریخ نهم جمادی الثانی سال ۱۱۴۹ هجری (۱۵
اکتبر ۱۷۳۶) وارد آن شهر گردید و شهر اصفهان بمناسبت ورود نادر
غرق در روشنائی شده و بطرز باشکوهی تزیین یافته بود .

نادر در کاخ باغ هزار جریب سکونت اختیار کرد و در آنجا
نمایندگان دولت عثمانی را بحضور پذیرفت و پس از آنکه آنان را خلعت
بخشید و روانه عثمانی نمود بانهایت فعالیت شروع به تهیه مقدمات جنگ با
سلطان حسین زمامدار قندهار که از مدتی پیش نقشه آنرا طرح کرده بود
نمود و برای این منظور قوای عظیم و نادر کاب شگرفی فراهم ساخت .



فصل یازدهم

تصرف قندهار

از همان موقعی که نادر غاجایان را از مرکز و جنوب ایران راند (۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ هجری) ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰ میلادی، همواره یکی از هدفهایش آن بود که ایالت قندهار را نیز از وجود افغانه پاک کند و خطر هرگونه حمله‌ای را از آن منطقه بطرف ایران مرتفع سازد. لکن حوادث بی در پی اجرای نقشه نادر را بتعویق انداخت زیرا نخست در سال ۱۱۴۳ هجری (۱۷۳۰ میلادی) جنگ با عثمانیان و اندکی بعد نبرد با ابدالیان پیش آمد.

هرگاه در ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲ میلادی) لشکرکشی ملالت‌نار طهماسب مبرز از نیروی او را بطرف باختر جلب نکرده بود نادر بطور قطع بجانب قندهار روی می‌آورد. پس از آن نیز تا ۱۱۴۹ هجری (پایتز ۱۷۳۶ میلادی) مرزها مشغول جنگ با عثمانیان و شورش محمدخان بلوچ و لشکرکشی از گیها و جنگ عثمانی و مراسم تاجگذاری دشت مغان و سپس جنگ با عثمانی در ۱۱۴۹ هجری (سال ۱۷۳۶ میلادی) بود.

پس از اتمام قرارداد مبارکه با دولت عثمانی و شروع جنگ بین آن کشور و روسیه خطر حمله از سمت باختر و شمال باختری بکلی مرتفع

گردیده بود و گذشته از این لزومیها نیز چنانکه باید گوشمال شده و بختیار بها هم کاملاً تسلیم شده بودند.

در اوایل بهار نیز رضاقلی میرزا مأمور گوشمال دادن فرماندار بلخ و تأمین آرامش شمال خاوری خراسان گردید.

نادر در همان موقعی که مشغول جنگ با بختیار بها بود به حاکم اصفهان دستور فرستاد که مبلغ ۱۸۰۰۰ تومان برای لشکر کشی به قندهار جمع آوری کند. در همان هنگام مأمورین شاه در شهرهای مختلف مشغول بسیج نیرو و جمع آوری خواربار و مهمات بودند بطوریکه شهرها بکلی از حیث خواربار دچار مضیقه شدند.

در ایالت کرمان نادر طوری در جمع آوری خواربار افراط نمود که تا هشت سال این ایالت گرفتار قحط گردید.

نادر تصمیم گرفت از راه کرمان و سیستان بطرف قندهار لشکر کشی نماید و از آنجائیکه قسمت اعظم مسیر وی بیابان بود دستورداد که قبلاً مقدار زیادی خواربار به منزلگاههای مختلف فرستاده شود و برای حمل و نقل بنه دولتی چارپایان بیشمار منجمده و وسائل حمل و نقل کمپانی هند شرقی به ییگار گرفته شد. مأمورین شاه حتی کاروانها را در جادهها متوقف نموده و بار آنها را پیاده کرده و حیوانات را به ییگار میگردانند.

نادر قبل از ترک اصفهان افسران خود را بر طبقی درجه و مقام پاداش بخشید و بهر يك مبلغ دوازده تومان برای خرج راه پرداخت و پس از پنج هفته توقف در یابنخت در تاریخ هفدهم رجب ۱۱۴۹ (۲۱ نوامبر ۱۷۳۶ میلادی) با ۸۰۰۰۰ تن سپاهی که اکثر آنان سوار نظام بودند بطرف

قندهار پیش راند و عده کثیری از شاهزادگان گرجی و بختیاری را نیز در ظاهر بعنوان داوطلب و در باطن بعنوان گروگان همراه خود برد .

در این اثنا پیر محمد بیگلریک هرات بفرماندهی چند هزار سپاهی بطرف مکران و بلوچستان روی آورد تا نخست محبت خان و الیاس خان را از پای در آورد و سپس در قندهار به نادر بیوندد .

شاه با عده قوا در اوایل زمان به کرمان رسید و مدت چند روز در آنجا رخت اقامت افکند و سپس نادر پس از اعزام چاپار به سیستان و اخطار به فتحعلی خان کیانی پسر ملک محمود برای پیوستن بوی با قوای خود در مرز های ابلات قندهار از طریق بم بطرف سیستان پیش راند و در تاریخ دوم شوال (سوم فوریه ۱۷۳۷) از مرز سیستان و قندهار عبور نمود و در تاریخ هیجدهم همان ماه پس از عبور از فرج و دلارام به (کرشک) رسید کرشک را يك دسته از قوای غلجائی حفاظت میکرد لکن بمحض اینکه شایك نوبخانه نادر آغاز گردید آن قلعه عظیم تسلیم شد . در همان هنگامیکه نادر در (کرشک) مشغول نبرد بود کلبعلیخان برادر زنش را با قسمتی از قوای خود مأمور تصرف قلاع (زمین داور) و (سب) نمود .

پس از سه روز توقف در (کرشک) پیشرفت قوای نادر ارشاهه فصد (شهر کوچکی واقع در ۳۰ میای شمال باختری قندهار) به طرف زرد ارغنداب آغاز گردید و اردوگاه پادشاه پیروز ایران در کرانه باختری آن رود برقرار شد .

حسین سلطان که از دیده و روان خرد اطلاع داشت شایسته تر بود

آن سوی ارغنداب اردو زده اند محمد صیدال خان فرمانده کل قوایش را
با یونس خان یکی دیگر از سرداران بزرگ خود مأمور ساخت که به
سپاهین ایران شیخون زنند و متجاوز از ۸۰۰۰ سوار نیز باختر هر کدام
از آنان گذاشته شد لکن بخت چنان از افغانان روی بر تافت که نه تنها
دو فرهاد ازده افغانی یکدیگر را گم کردند بلکه از راه بی احتیاطی نتوانستند
بفشه خود را نیز پنهان دارند. توضیح آنکه عبدالغنیخان یکی از سران
ابدالی از قصد افشانه آگاه گردید و نیروی معظمی را مأمور جلو گیری از
حمه آنان نمود و چون ابدالیان با قوای یونس خان تماس حاصل کردند
این در سلامت شب چنین پنداشتند که به نیروی صیدال خان پیوسته اند
و بنا بر این کاملاً غافلگردیدند و تحت محاصره ابدالیان درآمدند و تنها
هنگامی بحقیقت واقف گردیدند که آتش از چهار طرف بر سرشان میبارید.
صیدال خانان بمحض اینکه از این وضع غم انگیز اطلاع یافت بکمک
شدت لکن به تنه نتوانست کمک ساینده ای به یونس خان بنماید
که چون نجات سگویی بر قوایش وارد آمد که ناگزیر بطرف قندهار

در این هنگام قوای ایران شروع به محاصره قندهار نمودند از آنجا که اورنگ زیب و بعداً برادرش دارا شکوه آن شهر را در نیمه قرن پیش ساخته و از خزانه خود مبالغ هنگفتی صرف استحکام آن نموده بودند تصرف آن بدون توپخانه نیرومند میسر نبود. این دژ را کوه از یکطرف و برجهای نیرومند از طرف دیگر محافظت میکرد و چون نادر دارای توپخانه قوی نبود ناگزیر میبایست همان روش را که هنگام محاصره بغداد بکار بست تکرار کند بک حلقه دژ نیرومند در پیرامون قندهار ساخته شده و در میان این درها در فواصل صد ذرعی برجهایی بنا گردیده بود. چون حسین سلطان از قصد نادر به محاصره قندهار و اطلاع یافته بود مقدار زیادی خواربار ذخیره کرده بود. با اینهمه نادر نسبت به اورنگ زیب و نیرویش امتیازی داشت بدینقرار که قوایش بیشتر مرکب از افراد کوهستانی بود که بهراتب بهتر از نیروی هندی اورنگ زیب تحمل سرهای زمستان را میگردند و بنا بر این نادر میخواست با فراغت خاطر بمحاصره قندهار ادامه دهد. تنها اشکال کوش آن بود که نمیتوانست به سهولت خواربار و احتیاجات قوای کوشش را برای مدت

ندانسته و راه قندهار را پیش گرفته تسلیم نادر شدند. نادر آنرا با
نهایت رأفت و محبت پذیرفت و محبت خان را بفرمانداری بلوچستان
منصوب ساخت.

تسلیم این دو فرمانده پیشرویی به مقاومت فوای بلوچ پادشاه بخشید
و پیرمحمد خان و اسلمس خان ناگزیر جنگ را مدتی دیگر اذعان دادند
در این اثنا بن پیرمحمد و اسلمس خان اختلافی روی داد و دشمنان
محمد خان از این اختلاف استفاده نموده و به نادر گزارش دادند که
محمد خان خیال اغتشاش دارد بطوریکه نادر بر آشفت و فرمان قتل و
را صادر کرد و بعد چون فهمید که پیرمحمد با شهباز متهم گردیده است
بسیار متأثر شد

پس از اعدام پیرمحمد خان، اسلمس حدی نیز زکریا که روی
برادر زن نادر بجای وی گذاشته شد و او در ظرفی سه ماه توأست به
ایالت بلوچستان را به حبس نسله ایران در آورد

در تمام این مدت عده‌ای از فوای نادر که در گذشته از عهده
توأمه‌ها شده بودند سعی میکردند که در محله رهن نادر آید. چهار
ری در آرند اکنون با حدی و دولت شهباز هر چه گردید که
از احرار مسلمان ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸ میلادی) بود...

برای درهم شکستن خطوط دفاعی قندهار نکرد لکن اکنون میتوانست
برای تصرف آن قاعه دست با اقدامات شدیدتری بزند ...

در تاریخ نهم شوال ۱۱۵۰ هجری (۳۰ ژانویه ۱۷۳۸ میلادی) قوای
نادر از چند نقطه باستحکامات دژ قندهار حمله آغاز کردند و چندین
موضع مهم را بتصرف در آوردند و سپس دسته‌ای دیگر از سپاهیان ایران
از سمت شمال خاوری به حمله پرداخته و قاعه قیستول را تصرف کردند
و آنگاه با زحمت فراوان توپها و خمپاره‌های خود را بر این قلعه کار-
گذاشتند و به بمباران قندهار پرداختند اگرچه آتش توپها و خمپاره‌ها
لطعمه فراوان به استحکامات دژ وارد ساخت باینهمه مدافعین هر شب خرابی
ها را ترمیم میکردند و حفردهایی را که در دیوارها ایجاد شده بود
می بستند .

سر انجام چون قوای خبیاری از نادر استعفا کردند که افغخار
شروع بحمله را به آنان ارزانی دارد در مقابل اصرار زیاد آنان فرمان
حمله را صادر کرد و در نتیجه نهمصد تن داوطلب که یک سوم آنان بختیاری
بودند و بقیه ابدالی و کرد شروع به پیشرفت کردند اما سلطان حسین
چون از قصد حمله ایرانیان آگاهی یافت قوای خود را برای دفع حمله
سپاهیان نادر در نقطه مسی شهر کر ساخت و در نتیجه ایرانیان راعقب
رد و ۲۰۰ تن از آنان را کشته و زخمی نمود

در این مرحله از عملیات و در که ساروایت محمد کاظم خان مردی
به نام خور دید خون یکی از فرماندهان وی نادر تماس حاصل
کرد و پس از آنکه در قندهار گردید و چگونگی استحکامات
شهر را مشاهده کرد و در آنجا بود نظر اینکه این مرد قبلا

از محارم سلطان حسین بود و رود او به قلعه قندهار چندان اشکالی نداشت
 تفضای دادخان قبول شد و او توانست نزد سلطان حسین راه یابد
 و اطلاعاتی را که میخواست بدست آورد و سپس بعنوان اینکه کمر به
 قتل نادر بسته است توانست بار دیگر بدخروط قوای ایران باز گردد .
 او به نادر گزارش داد که در قندهار خواربار کافی برای سه تا چهار ماه
 پایداری وجود دارد گذشته از این دیوارهای قلعه بسیار نیرومند است
 با وجود این هرگاه در روز آدینه که مدافعین بیشتر در مساجد مشغول
 نمازند از برج (دده) که یکی از ضعیفترین نقاط استحکامات دشمن است
 حمله شروع شود امید موفقیت زیاد است .

بنا بر این گزارش، نادر تصمیم گرفت که از برج (دده) حمله اساسی
 بر قندهار را روز جمعه دوم ذی الحجه (۲۳ مارس ۱۷۳۸ میلادی) آغاز
 کند . برای این حمله نادر کاب مهمی فراهم گردید و جلوداران از جمله
 داوطلبان انتخاب شدند و نادر به آنن قول داد که هرگاه قلعه قندهار
 را بکشایند هر کدام هزار نادری (روپیه) پاداش دریافت خواهند کرد
 لکن هرگاه بدون اخذ نتیجه باز گردند طعمه سگان خواهند شد. یکی
 از دو اطلبان بختیاری مالامی بود نام آدینه مستوفی که پیش از همه برای
 هجوم به قلعه ابراز ناشکیبایی میکرد . نادر از شور غریب وی دوچار
 حیرت شد و با او گفت تو مالامی ز کر زار تار تو نیست . از آدینه در
 پاسخ او گفت جان من ایاتی شده بود که شیب ای افتضا کرد
 شد مرا بعیان ملاحظه خیریه . نادر

شب آدینه قوای روس در موضع حدود جانی گرفتند و سپیدرود
 در حمله صدر کردند و بدربار سپهبدان بختیاری و سایر دو طالبان

بدر ف برج (دده) هجوم بردند و نخستین کسی که خود را به برج رسانید
 ملا آدینه بود. بر مهاجمان تلفات سنگین وارد آمد لکن چون عده مدافعین
 قایل بود و اکثر آنان بمسجد رفته بودند ایرانیان بداخل قاهه راه یافتند
 و سلطان حسین وقتی از هنگامه آگاه شد که کار از کار گذشته بود. با
 اینهمه برای عقب زدن نیروی نادر تلاش فراوان نمود لکن نتیجه نگرفت
 و بر جهای یکی پس از دیگری بتصرف قوای پیروز ایران در آمد و سلطان
 حسین وقوایش ناگزیر بقلعه قیستول پناه برده و در آنجا محاصره شدند.
 چون نادر باتوبهای سنگین قلعه قیستول را زیر آتش گرفت سلطان
 حسین درخواست تسلیم نمود و روز بعد خواهرش زینب و جمعی از
 سرکردگان غلجائی را نزد نادر فرستاد و از او امان خواست. نادر سلطان
 حسین و اعضای خانواده اش را امان داد و با آنان خوش رفتاری کرد و
 ایشانرا به مازندران تبعید نمود. آنگاه نادر سپاهیان خویش را پاداش
 بخشید و به ملا آدینه کیسه های مملو از سکه زر انعام داد.

پس نادر اهالی قندهار را به نادر آباد کوچانید و این شهر را
 کرسی نشین قندهار اعلام کرد و فرمان داد که دژ قندهار را با خاک
 یکسان کنند ولی از آنجا که قندهار دزی بسیار نیرومند بود فرمان نادر
 چنانکه باید جامعه شمل نبوشید و قسمتی از قندهار باقی ماند. عبدالغنی
 خان بحکومت ایالت قندهار انتخاب شد و سایر سران ابدالی نیز بفرمانداری
 کرشک و بست و زمین داور منصوب گردیدند و طوایف ابدالی مقیم نیشابور
 و غناباد دیگر خراسان مجتهداً به قندهار انتقال یافتند و در املاک غلجائیان
 مسمی قندهار، خراسان مهاجر گردیدند و چند هزار تن از آنان داخل
 درگردد شخصی نادر شدند

با تصرف قندهار، نادر نه تنها لکه شکستی را که شاتزده سال پیش
تاجاییان بفرماندهی محمود افغان بر ایرانیان وارد ساخته بودند بکلی پاک
کرد بلکه وظیفه خویش را در استرداد اراضی از دست رفته ایران با
حوقیت انجام داد و چون بدین طریق از کار نجات ایران بزرگتر بیگانهگان
فرائت حاصل کرد برای شروع نقشه جهانگشایی خویش آماده گردید
و پیروزبهای درخشان وی درمی این اطمینان را بیش از پیش در او تحکیم
نمود که میتواند نقش اسکندر یا تیمور را تجدید کند.

پس از سقوط قندهار، نادر مدت دو ماه در نادر آباد باقی ماند و در
تمام این مدت بانهایت فعالیت مشغول تهیه نقشه و فراهم کردن تدارکات
حمله بر هندوستان بود که در فصل آینده علل آنرا تشریح خواهیم کرد.
بنا بامر شاه، مصطفی پاشا سفیر عثمانی و همراهانش که در تابستان
۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۷ میلادی) باصفهان رسیده بودند باتفاق عبدالباقی خان
به نادر آباد آمدند.

مصطفی پاشا از طرف سلمان عثمانی نامه‌ای تقدیم نادر کرد که طی
آن سلطان عثمانی از عدم امکان شناسایی مذهب جعفری و از اختصاص
زکنی از ارکان مسجد الحرام به ائمه این مذهب معذرت خواسته و نیز
یادآور شده بود که اعزام حجاج ایرانی از راه شام بمکه نوید اشکال
نمیکند و بنا بر این تمنی کرده بود که نادر دو نکته اول را قبول کند. و راجع
بنکته سوم نیز پیشنهاد نموده بود که حجاج ایرانی از راه نجف بمکه اعزام
گردند و در صورتیکه اینراه از طرف زوار ایرانی اختیار گردد دولت
عثمانی راه نجف را مرمت خواهد کرد و در تأمین رفاهیت حجاج ایرانی
کمال مراقبت را مبذول خواهد داشت.

نادر در جواب بمصطفی پاشا و رایزنانش اطلاع داد که بنظر وی
موضوع شناسایی رسمی مذهب جعفری و اختصاص یکی از ارکان مسجد
الحرام باین مذهب مهمترین مواد عهدنامه ایران و عثمانی را تشکیل می
دهد و موضوع در خور بحث و توجه کامل میباشد و بهین جهت علی-
مردان خان شاملو را بسفارت ایران در عثمانی منصوب کرده و او را مأمور
نمود که باتفاق مصطفی پاشا به قسطنطنیه بازگردد و راجع بهر دو ماده
باشاه عثمانی مذاکره نماید (اوتر) تأیید میکند که نادر شاه در آخرین
جلسه مذاکرات خود بامصطفی پاشا از او خواست که جریان وقایع را چنان
که هست بساطران عثمانی گزارش دهد و نیز خاطر نشان ساخت که در
بازگشت از هندوستان برای او نامه خواهد نگاشت

سیاست نادر در این مورد از هر جهت در خور توجه است . او
چون در آن موقع حساس عزم نداشت روابط ایران و عثمانی را تیره کند
بست به فرستاده سلطان عثمانی رفتار محبت آمیزی کرد ولی در عین حال
زیر بار توقعات عثمانی نرفت و بنابراین صلاح ندید که آش جنگ مذهبی
را در آن هنگام دامن زند .



فصل دوازدهم

تصرف هندوستان : از قندهار به کرنال



هنگامیکه نادر در بهار سال ۱۱۴۹ هجری (۱۷۳۶ میلادی) به سلطنت ایران انتخاب شد محمد شاه مدت هفده سال بود که بر هندوستان فرمانروائی میکرد .

در اینموقع خاندان سلطنتی هندوستان مانند سلسله پادشاهان صفوی و با احتیاط نهاده بود چنانکه محمد شاه نسبت به بابریا اکبر تهریباهمان حال شاه سلطان حسین را نسبت بشاه اسمعیل یا شاه عباس اول داشت . امراض امپراتوری مغول در اواخر سلطنت طولانی اورنگزیب ۱۰۶۹-۱۱۱۹ هجری (۱۶۵۸-۱۷۰۷ میلادی) آغاز گردید و ده دوازده سال بعد جنگهایی که بر سر جانشینی وی در گرفت انحلال سلسله مغول را تسریع کرد . گذشته از این روی کار آمدن بهادر شاه ۱۱۱۹ - ۱۱۷۴ هجری (۱۷۰۷-۱۷۱۲ میلادی) و تورانیان و حکومت های ایرانی و هندی ضعف سلسله مغول را تشدید کرد . در سال ۱۱۳۲ هجری (۱۷۱۹ میلادی) روشن اختر پسر ارشد بهادر شاه با عنوان محمد شاه به مسد شهر یاری هندوستان تکه زد و در مدت بیست و پنج سال سلطنت خود بخش بجزیه ملک و کشور هندوستان را مشاهده می کرد و دستاورد در هر راه میباید و برای جاوگیری از آن از هر چارهای عاجز بود و از بدبختی هندوستان

هنگامیکه نادر نقشه حمله بر آنرا در ذهن میریخت پادشاه ناتوانی مانند
محمد شاه بر آن حکمفرمایی میکرد و دربار هم دو چاره اختلاف شدید
بود .

باید دانست که دربار ایران دوچندمورد از امپراتور مغول درخواست
کرد که مرزهای خود را بروی افغانان ببندد و امپراتور در این خصوص وعده
مساعد داد . با اینهمه هیچ اقدامی برای جلوگیری از فرار افغانان معمول
نداشت . نادر از این اهمال سخت بر آشفت و علیمرادخان را بدهلی گسیل
داشت تا از غفلت قوای مغول در انسداد راه شکایت نماید . نادر بنماینده
خود دستور اکید داد که پیش از چهل روز در دربار مغول نماند . هنگامی
که علیمرادخان نامه نادر را تقدیم سلطان محمد نمود او سخت نگران
شد و مخصوص در باره اینکه در صورت نگاشتن نامه نادر را بچه عنوانی
خطاب نماید در تردید ماند و بنابراین تصمیم گرفت . که جواب نادر را تا
پایان کار محاصره قندهار بتعویق اندازد . گذشته از این باصرار علی مراد
خن برای بازگشت بایران وقتی تهاده و مانع حرکت او گردیدند .

یکسال بدین منوال گذشت و چون پس از سقوط قندهار هنوز
نادر جوابی از دهلی دریافت نکرده بود ، به علیمرادخان دستور داد که
بیدرنگ بیرن باز گردد و پاسخ محمد شاه را اعم از مثبت یا منفی اعلام
دارد . در عین حال نادر بدون آنکه منظر جواب دستور خود گردد در
پهلو سن ۱۱۵۱ هجری (۲۱ مه ۱۷۲۸ میلادی) از نادر آباد بطرف
عزین حرکت کرد و چند روز بعد سپاهیان ایران شروع بعبور از مرز
نمودند و تسخیر هندوستان بدین طریق آغاز گردید .

وجود بین نادر و دلی بر حسب ظاهر دوستی خود را با امپراتور

حفظ کرد و چنین وانمود ساخت که منظور از تجاوز از هر چیزی دیگر جز گوشمال دادن فراریان افغان نیست و حال آنکه مسلم بود نادر از مدتی پیش مقدمات حمله بر هندوستان را فراهم کرده است . باید دانست که جنگهای دائمی سالهای گذشته ایران را دوچار يك نوع قحط نموده و اوضاع مالی آنرا بسیار وخیم ساخته بود و گذشته از این نادر بزحمت می توانست تلفاتی را که بر ارتش ایران وارد آمده بود جبران نماید و آرزوی دیرین خویش را برای رسیدن به بغازسفر عملی سازد و بنا بر این ناگزیر بود برای تأمین احتیاجات خویش به نقاط دیگری متوسل گردد و بدیهی است که هیچ نقطه‌ای مانند هندوستان برای بر آوردن آرزوهای دیرین او مناسب و مستعد نبود . نمایندگان و سفیران کار آزموده‌ای که از جانب نادر به هندوستان گسیل میشدند قطعاً در بازگشت شهریار ایران را از نروت بیکران آن دیار و درعین حال فتور و ضعف پادشاهانش آگاه میساختند . نادر باخراج هندوستان میتواند سهولت ارتش نیرومندی از افغان و ازبکان بوجود آورد و جنگ باعثمانی را تجدید نماید و گذشته از تسخیر پنجاب نقشه اسکندر کیرو محمود غزنوی و تیمور را تجدید نموده و عنوان «جهانگشای حقیقی» را بچنگ آورد .

علت دیگری روی آوردن نادر بطرف هندوستان که اکثر تاریخ نویسان و نویسندگان هندی و اروپائی معاصر بدان اشاره می کنند آن بود که نادر بنا بدعوت نظام‌الملک نایب‌السلطنه دکن و سعادت خان یکی از استانداران نامی هندوستان که اصلاً ایرانی بود به هندوستان دعوت شد اما غزنوی تصور نمیکرد که نادر به اصلاحات کاملی که از اوضاع هندوستان داشت برای عملی ساختن نقشه تسخیر آن کشور به خیر و تمکین داخل

هندوستان هموسل شده باشد .

پس از عبور از مرز قوای ایران هفت چند روز در قرا باغ واقع در سی و هفت میلی جنوب باختری غزنین توقف کردند و هنگامیکه فرماندار غزنین از ورود شاه به قرا باغ خبردار شد مقام خود را ترک کرد و به کابل گریخت لیکن قضات و علماء و رؤسای غزنین تا قرا باغ با استقبال نادر شتافتند و تسلیم گردیدند

سپاهیان نادر در تاریخ بیست و دوم صفر بغزنین رسیدند و از آنجا ارتش پیروز ایران بطرف کابل عزیمت کرد . نادر چند روز پس از ترک غزنین پیام زیر را به کوتوال کابل فرستاد :



« ما هیچ کاری با مملکت محمد شاه نداریم لیکن چون این حدود ما من افتاده گردیده و عده ای از مهاجرین نیز با آنها پیوسته اند قصد ما آنست که آنها را تار و مار کنیم . راجع بنخودتان هیچگونه نگرانی بخود راه ندهید و رسم میهمان نوازی را بجای آرید .

ناصر خان صوبه دار پشاور و کابل هنگامیکه خود را در معرض خطر نابودی یافت از دهلی تقاضای کمک کرد لیکن هیچگونه مساعدتی نسبت به وی بعمل نیامد .

چون قوای نادر بدو منزلی کابل رسیدند هیئتی مرکب از نمایندگان وجوه اهالی شهر با استقبال شتافتند و طوق انضاد بر گردن نهادند با اینهمه شرزه خان نگهبان قلعه تا چند روز مقاومت کرد . در این اثنا نادر نماینده ای با پیام مبروطی نزد محمد خان فرستاد و از رفتار وی شکایت کرد و باد آور شد که تنها به قصد تنبیه افتاده آمده است و چون اهالی کابل

بمقاومت پرداختند او ناگزیر به تنبیه آنها همت گماشت. نادر بار دیگر محمد خان را به الطاف خود مستظهر ساخت لیکن چون نماینده نادر به جلال آباد رسید از طرف فرماندار آن شهر توقیف گردید و بقتل رسید. از آنجا که خواربار در کابل کمیاب بود، نادر قوای خود را به منطقه حاصلخیزی در آن نواحی انتقال داد. پس از سی و دو روز توقف در آن ناحیه قوای نادر به طرف (گندمک) پیش راندند و با سرعت فوق العاده ای مواضع کوهستانی را از چنگک علوایف محلی بدر آوردند و آنگاه دسته ای از قوای ایران به جلال آباد اعزام گردید تا انتقام قتل نماینده نادر را بگیرد. سپس نادر وعده قوای او بطرف بهارسفلی واقع در چند میلی جنوب باختری جلال آباد لشکر کشیدند و در آنجا رضاقلی میرزا پسر نادر نیز که از جانب پدر احضار گردیده و از طریق بدخشان حرکت کرده بود به نادر پیوست.

سال پیش رضاقلی میرزا دستورهای پدر را راجع بسرکوب کردن علوایف طائفی بلخ با موفقیت کامل انجام داده و قلعه شلوك را به تصرف در آورده بود و پیشرفت خود ادامه میداد که از طرف پدر به او دستور رسید به بلخ بازگردد رضاقلی فرمان نادر را بکار بست و به بلخ بازگشت و از جانب پدر به بهارسفلی احضار گردید تا در باره دفاع خراسان که بمخاطره افتاده بود با نادر مذاکره نماید.

نادر پس از آنکه قوای رضاقلی میرزا را سان دید وی را نیابت سلطنت ایران برگزید و اختیار عزت و نصب فرماندهان و فرهاداران را به وی تفویض نمود و چند روز بعد بسر سر او و سر دیگرش شاهزاده بصراحت تاج شاهی فراده و بدآندو ناکید کرد که بدستش هر که بر

پیوسته و مقرر داشت که در عهد شاهزادگی جقه را بسمت چپ و بعد از پادشاهی آنرا بطرف راست زنند روز سوم شعبان ۱۱۵۱ هجری (۱۷ نوامبر ۱۷۳۸) رضاقلی میرزا با فر و شوکت به ایران بازگشت تا مقام نیابت سلطنت را بر عهده گیرد. روز بعد نادر و قوایش عازم جلال آباد گردیدند و در آنجا اردو زدند. هنگام تترك جلال آباد نادر نیروی جلوداری که عده آن از ۱۲۰۰۰ تن متجاوز بود به پیش فرستاد و دستور داد که دو منزل از عده قوا فاصله بگیرند.

در همان اثناء ناصر خان فرماندار کابل متجاوز از ۲۰۰۰۰ تن افغانه پیشاور و خیبر را در گردنه خیبر متمرکز ساخته بود تا از پیشرفت سپاهیان ایران جلوگیری نماید.

چون دیده و روان حضور قوای دشمن را در انتهای خاوری گردنه خیبر گزارش دادند نادر تصمیم گرفت که شیوة جنگی معمول خود را بکار بندد بدین معنی که از يك راه دشوار و دور افتاده جلوراند و از سمت غیر مرقبی بدشمن حمله برد.

نادر پس از بدست آوردن راههای خوبی عده قوای خود را در قصبه ای موسوم به ریکاب گذاشت و خود بسرکردگی سی هزار سوار از راه مشهور به سه چوبه که کوه بسیار بلندی است بطرف دشمن روی آورد و روز دیگر سی فرسخ راه را طی کرد و با وجود خستگی مفرط حمله را بر قوای هند و افغان آغاز نمود و در اندک مدتی آنها را سخت منکوب ساخت و بطرف جهورود و پیشاور عقب راند و ناصر خان و جمعی از سران نیروی دشمن را دستگیر ساخت.

پیشرفت بطرف پیشاور سه روز پس از نبرد خیبر آغاز گردید و

در این مدت عمده قوا با بنه و اسلحه و تسوپ توانست خود را به نادر برساند. اهالی پیشاور که از خبر شکست فاحش ناصر خان آگاه شده بودند مقاومت را جایز ندانسته تسلیم گردیدند. نادر مدت چهار هفته در پیشاور توقف نمود و در این مدت بود که از خبر تأسف انگیز قتل برادرش ابراهیم خان در شیروان بدست سرکشان آگاه گردید (حکونگی آخرین لشکر گشی های ابراهیم خان و قتل وی در فصل شانزدهم خواهد آمد).

نادر قبل از ادامه به پیشرفت قوای کبری را هامور پناک کردن منطقه بین پیشاور و رود سند از وجود دشمن کرد و فرمان داد که کشتی پلی بر رود (اتاک) بسته شود و چون اطلاع یافت که این پل ساخته شده است در تاریخ ۲۵ رمضان ۱۱۵۲ هجری (۶ ژانویه ۱۷۲۹) پیشاور را ترک گفت و روز چهارم شوال با کلیه قوای خود به آنسوی رود سند رسید و از آنجا ارتش ایران بطرف وزیر آباد جلوراند.

در نزدیکی قلعه کوچک کنج مزرع واقع در ۱۲ میلی شمال باختری وزیر آباد که محل تقاطع چند حاده بود در حدود شش ماهفت هزار تن از سپاهیان لاهور بسر کردگی قلندر خان راه را بر قوای پرورز ایران مسدود کنن نادر آنها را به قلعه عقب راند و قلندر خان و جمعی کبری ارسپ هیسس را بهلاکت رسانید.

سپاهیان ایران آنگاه بطرف وزیر آباد جلو راه و آن شهر را تصرف و سپس زمین آباد را نیز اشغال کردند و وضع هرده بهجاب رستی رفت انگیز بود زیرا نه تنها عمده رسته وی را آن بدست قوای پرورز ایران بهلاکت رسیدند بلکه گرفتار زنان هم شدند و هر دو در مدت

رفت و آن معدودی هم که فرار کردند بچنگ سیک ها افتادند .
از همین آباد سپاهیان ایران به پیشرفت خود ادامه دادند در این
هنگام بود که ندرخبر یافت زکریاخان فرماندار لاهور در شمال شهر مواضع
نیرومندی ساخته و عزم دارد از پیشرفت او جلو گیری نماید. نادر بموضع آنکه
مستقیماً به طرف لاهور پیش راند به طرف خاور روی آورد تا مواضع
هندوان را دور زند و چون به (ماک پور) رسید مواجه با جمع کثیری
از قوای هند گردید که بفرماندهی (زمیندار آدینه گر) بکمک زکریاخان
میشتافتند . جنگ بیدرنک آغاز گردید و هندوان شکست سخت خوردند
لکن عده قلیلی از آنان توانستند خویشان را به لاهور برسانند . قوای
ایران بیدرنک نبرد با قوای زکریاخان را که بروایت شیخ حزمین از ۱۴۰۰۰
تا ۱۵۰۰ سوار نظام متجاوز بود آغاز کردند در این نبرد میرزا عزیز
یک یکی از فرماندهان آزموده هندی هنرنمایی بسیار کرد لکن زکریا
خان سرانجام در مقابل حملات شدید قوای ایران ناگزیر تقاضای متار که
جنگ نمود و نادر نیز با جواب مساعد داد و مقرر داشت که عبدالباقی
خان با زکریاخان ملاقات و او را بحضورش راهنمایی کند. نادر زکریاخان
را با عطاوت خاصی پذیرفت و از ابراز مهربانی نسبت باو مضایفه نکرد
زکریاخان بیست اله مالا و چند زنجیر فیل و هدایای گرانبهای دیگری
هم تقدیم ندر نمود و بدین طریق با تسلیم و تدبیر خود توانست لاهور را
از تصرف و چپاول نجات بخشد نادر مدت دو ازرده روز در لاهور توقف کرد
و بیغ شعله داه را مقرر خود قرارداد و خود را فرمانروای هندوستان دانسته
به رفق و فتنق امور آن کشور پرداخت . زکریا خان اجازه یافت که
همچنان در مقام فرمانداری لاهور بقی ماند و مخرالدوله فرماندار سابق

کشمیر نیز که بر اثر طغیان مشجاسرین از شهر رانده شده بود و در لاهور زندگی دشواری داشت باز دیگر مقام خود را احراز کرد و گذشته از این ناصر خان هم که از مخالفین سرسخت نادر بود مجدداً به صوبه داری کابل و پشاور منصوب شد .

هنگام اقامت نادر در لاهور خیر رسید که محمد شاه پادشاه هندوستان مشغول جمع آوری نیرو برای مقابله با قوای ایران است . وی نامه ای به پادشاه هندوستان نگاشت و طی آن تأیید کرد که هیچ قصدی نسبت به هندوستان ندارد و یاد آور شد که هندوستان بیش از ایران از دست افغانه رنج برده است و نیز متذکر گردید که پادشاه هندوستان چگونه با نماینده ایران بدرفاری کرد و در پایان به محمد شاه اخطار نمود که هرگاه ارتش هندوستان در مقابل قوای ایران مقاومت ورزد چنانکه باید گوشمال داده خواهد شد و اگر تسلیم گردد از کیفر نجات خواهد یافت .

پس از ارسال این نامه نادر در تاریخ بیست و شش شوال صرف سرهند روی آورد و در آنجا احتیاج یافت که محمد شاه با سیصد هزار مرد کار آزموده و دو هزار فیل جنگی و سیصد هزار عراد توپ در مدتی موسوم به کرنال برای نبرد آماده شده است . نادر بیدرنگ خود را برای یک نبرد بزرگ و حیاتی آماده ساخت و تصمیمی شایسته گرفت و فرمان داد که احدی از اردوگاه خارج نشود تا محمد شاه زمین و آسمان قوای ایران بکلی بی خبر ماند .

اکنون باید گفت در این اثناء در شهر پشاور چه میگذشت

هنگامیکه اخبار تصرف کابل بدست نادر در پشاور رسیده بود

توجه زیادی بدان نکرد. با اینکه چون اعتبار بیانی درباره پیشرفت روز
 افزون قوای ایران در خاک هند به پادشاه میدادند شاه نظام‌الملک را از (دکن)
 برای مقورت حضور طلید و چون نظام‌الملک بدر بار رسید دریافت که
 دشمن وی خن دوران بتروه قدرت رسیده و فرماندهی کلی قوا را
 بدست گرفته و پادشاه ضعیف‌النفس هند را باز چیه دست خویش ساخته
 است و بهمین جهت پیشنهاد های نظام‌الملک چندان محل اعتنا قرار
 نگرفت.

درباره لروم جلو گیری از پیشرفت مهاجم کنکاش فراوان شد لکن
 برای اعزام قوای کمکی بمنظور تقویت سپاهیان زکریا خان هیچگونه اقدام
 مثبتی صورت نگرفت.

در اوائل ماه رمضان ۱۱۵۱ (دسامبر ۱۷۳۸ میلادی) خان دوران
 باخاق قمرالدین خان (اعتمادالدوله) و نظام‌الملک بفرماندهی ارتش مغول
 از دهلی حرکت کردند لکن تا (شلیمار) بیشتر نراندند و تا پایان ماه
 در همانجا اردو زدند. در این هنگام امپراتور هند بمران و پادشاهان ایالات
 مختلف امپراتوری نامه‌نگاشت و از آنان استمداد نمود لکن هیچکدام
 نخواستند و یا نتوانستند باو کمک مؤثر نمایند.

در اوائل ماه شوال (۱۲ ژانویه) چون خبر رسیدن سپاهیان نادر
 به رود سند رسید ارتش مغول بالاخره تصمیم به پیشرفت گرفت لکن با
 چنان تأنی جلو میرفت که يك ماه طول کشید تا چهار منزل بین (شلیمار)
 و (کرنال) را پیماید.

خود امپراتور هم در پاسخ درخواستهای فوری نظام‌الملک و خان
 دوران در تاریخ هیجدهم شوال ۱۱۵۲ (۲۹ ژانویه ۱۷۳۹) دهلی را ترک

(55)

(19)



گفت و در تاریخ ۲۷ شوال (هفتم فوریه) به (پانی پت) واقع در بیست میلی جنوب کرنال رسید و چند روز بعد هم وارد کرنال شد.

محمد شاه قصد پیشرف بیشتر داشت لکن چون دشت شمال کرنال از هر جهت در خور اردو ردن بود و رودخانه فیص از کنار آن میگذشت و یک سمش بیر محکم اصال داشت و گذشته از این میبایستی در انتظار رسیدن نیروی کمکی سعادت خاں بماند در همانجا توقف کرد و اطراف اردوگاه را محاصره ها و استحکامات نیرومند محصور ساخت و در هر چند قدم توپ زرگی کار گذاشت محیط اردوگاه قوای هند از چهارده میل تجاوز میکرد در باره عدد قوای هندی احوال مختلف است و اس عدد را بن ۸۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ بن نقل کرده اسد لکن تصور مبرود که رقم اولی به حقیقت بر دیکتر باشد و با وجود این اگر عدد عرب نظامیان هم بحساب آید میتوان گفت اظهار بعضی از مورخان در اینکه عدد قوای هند بدست مایور نابع میشده اس اثراق آمیر بیست

دور از (سرهند) بروائی حرکت ۶۰۰ سوار کرد برای اکتشاف به اردوگاه دشمن فرستاد و رو به د عده قوی ایران از طریق راجه سرای بسوی (اساند) شروع به پیشرف کرد و در حرم و به خود را در یاد ریاست و به صرف شاه آباد واقع در ۳۵ مای شمال اگر با خود زاید هفت شب قوای اکتفا فی کرده از سرهند حرکت کرده بودند اساندریل هند من حاصل گردید و عده از سپهیان هند را کشته و جمعی دیگر را دستگیر ساختند و آبگه و سرای عظیم آباد را گزند و ر آید که در ۲۳ مای جنوب ده آباد و ۱۲ میلی شمال کرنال واقع اسد در ۲۳ مای عده از سپهیان هند رسیدند و در ۲۴ مای در ۲۵ مای که حاص رسب ر حاص رسب چند

دشمن را نیز اکتشاف نمایند روز دوازدهم ذی‌الحجه (۲۱ فوریه) نادر پیشرفت خود را ادامه داد و روز سیزدهم بسرای عظیم آباد رسید و در آنجا فرماندار انبالد مدتی مقاومت کرد لکن بزودی متکوب و تسلیم گردید . نادر از قوای گشتی و اسیران هندی قدرت استحکامات محمدشاه را دریافت و نیز دانست که در جنوب سرای عظیم آباد جنگلی انبوه قرار دارد که تنها رود باریکی در آن جاری است و بنا بر این مشاهده کرد که تنه راه حصول موفقیت آنست که از سمت خاور اردو گاه دشمن پیشرفت خود را آغاز کند تا بدین طریق نه تنها مواضع سپاهیان هند را دور زند بلکه سهولت از مانع جنگل هم بگذرد . نقشه وی آن بود که هرگاه محمدشاه از استحکامات خویش خارج گردد با وی در دشت وسیعی که در هفت میلی کرنال قرار داشت مصاف دهد و هرگاه برعکس سپاهیان هند در استحکامات خویش بدفاع پردازند ، پیشرفت خود را بسوی (پانی پت) و از آنجا بطرف دهلی ادامه دهد .

در روز ۱۳ ذی‌الحجه نادر پیشرفت دیگری نکرد لکن روز بعد (دو شنبه ۲۳ فوریه) سرای عظیم آباد را ترك گفت و چند میل در سمت جنوب خاوری پیش راند و در نقطه‌ای واقع در شمال خاوری کرنال اردو زد و سپس خود بفرماندهی عده قلیلی از سپاهیان خویش تا نزدیک اردو گاه دشمن جلورفت و از استحکامات دشمن اطلاعات گرانبهایی بدست آورد و باندای اسیر بار دو گاه بازگشت .

شامگاهان دیده‌وران ایرانی به نادر خبر دادند که سعادت خان با سی هزار تن سپاهی بقصد تقویت نیروی محمدشاه به (پانی پت) رسیده‌است و ادزید رنگ عدای از قوای خود را مأمور جلو گیری از پیشرفت او نمود

فصل سیزدهم

تصرف هندوستان - نبرد کرنال



نامداد روز پانزدهم دی الحجه (۲۴ فوریه) صادر قوای خود را
به لشکر تقسیم کرد. نصرالله میرزا را مأمور کرد که فرماندهی یکی
از لشکرها بطرف کرنال جلوراند و خود فرماندهی يك لشکر دیگر
بطرف جنوب پیش رفت تا از مواضع دشمن خبردار شود و بمیدان نبرد
سرکشی نماید. در اثنای این پیشرفت سپاهیان گه برای جلوگیری از
رسیدن قوای سعادت خان به نیروی محمدشاه اعزام شده بودند بازگشته
و خبر دادند که سعادت خان نیمه شب خود را از پراهنه به محمد شاه
رسانیده است با اینهمه قوای دشمن را تعقیب نموده و عدهای از آنان را
اسیر کرده و مقدار زیادی هم غنیمت بدست آورده اند.

نادر چون از این معنی واقف شد پیشرفت خود را در سه مین و
نیمی حذور اردوگاه نیروی هند متوقف ساخت و به همراه میرزا دستور
داد که با سپاهیان بنو ملحق گردد.

در این اثناء سه روز خون که مشغول گفتگو با محمد شاه بود خبر
رفت که قوای قراباش به او را تراج کرده اند و چنین ترسید که با
وجود اعداء - محمد شاه را از زحمتش آساید.

قوای خود را احضار کرد و از استحکامات خارج شد تا بنه خود را مسترد دارد. سپاهیان وی که پس از یکماه راهپیمایی خسته و کوفته بودند در اجرای دستورش تعلل ورزیدند و عده کثیری از آنان چنین وانمود ساختند که فرمائش را شنیده‌اند با اینهمه سعادت خان از روی غرور فرماندهی هزار تن سوار و عده‌ای از قوای پیاده خویش بعزم سرکوبی قوای ایران از اردوگاه محمدشاه خارج شد و پیدرنگ با عده‌ای از جلوداران ایرانی که از سمت مخالف جلو می‌آمدند مواجه گردید. جلوداران ایرانی چنین وانمود کردند که مرعوب شده‌اند و برای آنکه دشمن را حتی المقدور از خطوط خود دور کنند فرار اختیار کردند. اتفاقاً این حيله مواجهه با موفقیت کامل گردید زیرا سعادت خان شروع به تعقیب آنان کرد و قاصدانی نزد محمدشاه فرستاد که هرچه زودتر نیروی کمکی برای او اعزام دارند تا پیروزی خود را تکمیل و سپاهیان دشمن را بکلی منکوب سازد. محمد شاه عزم داشت که بکمک سعادت خان شتابد لکن نظام‌الملک و خان‌دوران او را از این قصد بازداشتند و تأیید کردند که جنگ با این کیفیت صلاح نیست. امپراطور هند آنگاه بانظام‌الملک مشورت کرد و او در جواب گفت چون خان‌دوران فرماندهی جناح راست را عهده‌دار و بسعادت خان نزدیکتر است بهتر است که به کمک سعادت خان شتابد و در نتیجه خان‌دوران نیز فرماندهی ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ سوار بکمک سعادت خان شتافت.

یکی از مورخین که در آن هنگام در (کرنال) بود میگوید سپاهیان خان‌دوران چنین میپنداشتند که نبرد با نادر نظیر رزمهایی خواهد بود که روزها بین قوای دولتی و شورشیان در بازار و خیابانهای دهلی روی میدهند لکن بزودی از اشتباه بدرآمدند زیرا نادر که بقول میرزا مهدی

مورخ از مدت‌ها پیش در انتظار چنین روزی بود بفرماندهی هزار تن سوار
 افشار مانند داس مرگ از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت میکرد و دسته
 دسته قوای دشمن را بخاک هلاکت می‌افکند هنگامیکه نادر از پیشرفت
 سعادت‌خان و خان‌دوران اطلاع حاصل کرد ۳۰۰۰ تن از سپاهیان را
 مأمور غافلگیر کردن دشمن کرد و دودسته دیگر را نیز که هر دسته
 مشتمل بر ۵۰۰ تن بود مأمور حمله مستقیم نمود. (هانوی) حکایت
 میکند که نادر بمنظور مرعوب ساختن پیلان دشمن به جمازه بانان خود
 کوزه‌هایی مملو از نفت و مواد سوختنی دیگر داده بود که در بهجوجه
 جنگ آنها را آتش‌زنند و در میان قوای دشمن پرتاب کنند تا پیلان سراسیمه
 شده پابفرار نهند.

ساعت يك بعد از ظهر که نبرد آغاز گردید سعادت‌خون و قرایی
 خسته‌اش که جناح راست نیروی هند را تشکیل میدادند بزودی با سپاهیان
 ایران درگیر شدند و اندکی بعد لشکر خان دوران نیز که قلب قوای
 دشمن را تشکیل میداد با قلب قوای ایران که تحت فرماندهی نصرالله‌میرزا
 قرار داشت نبرد آغاز نمود. یکی از لشکرهای ایران نیز تحت فرماندهی
 علی‌خان کیانی دریناه استحکامات نیرومندی قرار گرفته و مأمور آتش
 کردن بود. بین لشکر خان دوران و لشکر سعادت‌خون شکاف بزرگی
 وجود داشت و همچنین بین لشکر خون دوران و جناح چپ نیروی هند
 مسافت زیاد بود و بهمین جهت هیچ یک از لشکرهای هند بی‌رسنی از
 وضع لشکرهای دیگر اطلاع نداشت و در نتیجه هم‌آهنگی و همکاری
 بزرگی بین آنها پدید نیامد گذشته از این قوای هند در حدود ۱۰۰۰ تن
 شتاب کرده و در صدد کوفی رانی هم‌راه بردن نوبت ساجده نهر پادشاه

قوای سعادت خان با آنکه بیش از همه در پایداری سرسختی نشان دادند از همه زودتر از بلی در آمدند و خود سعادت خان هم با چند تن از سپاهیان خویش آنقدر دلیرانه بجنگ ادامه داد تا اینکه فیاض مورد حمله قرار گرفت و به صفوف قوای ایران فرار کرد و وی را مجبور به تسلیم نمود.

در مرکز جبهه نیز قوای هند تحت فرماندهی خان دوران اگرچه با رشادت جنگیدند لکن مانند قوای سعادت خان مرائر حمله سریع و آتش مرگبار زنبور کهای نادر دوچار سستی شدند. شمشیر بازان هندی هم که زیاد بن خود مغرور بودند در مقابل اصول جدید و پیکارهای نادری کاری نمیتوانستند کرد.

هنگامی که محمد شاه دریافت خان دوران سخت در خطر است پیام فوری به نظام‌الملك فرستاد و از او درخواست کرد که بدون فون وقت بیاری خان دوران شتابد لکن نظام‌الملك نفع شخصی را بر حس مین پرستی ترجیح داد و همچنان بی‌قید بر روی پیل خود مشغول نوشیدن قهوه بود.

امثال هنگامی کاملاً از لشکریان هند روی بر تافت که خان دوران پس از زخمی شدن مورد اصابت گلوله قرار گرفت و بی‌هوش در هودج فیل خود افتاد مرادش و عده کثیری دیگر از امرای هند دستگیر گردیدند لکن یکی از سربازان خان دوران با ابراز رشادت فراوان توانست وی را باردوگاه هندیان بازگرداند. قوای هند چون فرماندهان خود را از دست دادند با فرار نهادند و هزاران کشته و غنائم معتناهی بجای گذاشتند. باینکه نادر در میدان جنگ پیروزی کامل بدست آورد، از حمله فوری

و مستقیم به استحكامات پادشاه هند خودداری کرد و چنانکه بعداً مقرر خواهیم دید برای از پای در آوردن محمدشاه بوسایل دیگری متشبث گردیده نتایجی که از چگونگی نبرد کرنال گرفته میشود درجه اول مربوط به اختلاف فاحش استعداد و لیاقت فرماندهی نادر و فرماندهان نیروی هند است. توضیح آنکه نادر چه از لحاظ تاکتیک و چه از حیث فن لشکر کشی به مراتب از سران نظامی هندوستان برتر بود. گذشته از این چنانکه قبلاً گفته شد سران ارتش هندوستان نتوانستند در مقابل خطر مشترک، اختلافات و منازعات و حسادتهای خود را در علقه نسبیان نهند و چنانکه باید باهم تشریک مساعی نمایند. گذشته از این هندیان نتوانستند از کلیه قوای خود استفاده کنند چنانکه چندین لشکر هندی بفرماندهی خان دوران و سعادت خان بموقع برای مبادرت حمله به پیشروی نکردند و در جناح چپ نیز بر اثر خودداری نظام الملک از دخالت در جنگ قوای ایران تقریباً بدون مواجهه با مانع جلورفتند.

برخی از مورخان از جمله میرزا مهدی تلفقات نیروی هند را در این نبرد به ۳۰۰۰۰۰ تن تخمین میزنند ولی گمان نمیرود که هند در این نبرد بیش از (۱۰۰۰۰۰) سپاهی از دست داده باشد زیرا مجموع قوای هندوستان که در نبرد کرنال شرکت جستند از ۳۰۰۰۰۰ تن تجاوز نمیکرد. اما راجع به تلفات قوای ایران اگر چه یکی از شهود آن نبرد در نامه ای کسگان را به ۲۵۰۰ تن و زخمی ها را به ۵۰۰۰ تن تخمین زده است. اما اینهمه مورخان در این قول همه همداستانند که تلفات سپاهین ساجد دور نادر به مراتب از این عدد کمتر بوده است و

حتی طبق نظر یکی از آنان (شیخ بحرین) تلفات قوای ایران از ۳ گشته و یک زخمی تجاوز نکرده است .

پس از نیل به این پیروزی بزرگ نادر به نماز و دعا برخاست و فرماندهان خویش را پادشاه بخشنید و هر گاه قول محمد کاظم درست باشد در این مورد بود که نادر بشکرانه این پیروزی نام پسر دوم خود مرعزی قلی خان را به نصرالله خان (پیروزی الهی) تبدیل کرد .

عصر همان روز نظام الملک با تفاق اعتماد الدوله و سران دربار پادشاه هندوسنان به ملاقات خان دوران که در نبرد سخت زخمی شده بود رفتند . فرمانده کل قوای هند که از شدت درد نیروی تکلم نداشت بلحقی که برحمت شنیده میشد چنین گفت :

« کر ما تمام است ... نگذارید محمد شاه نادر را ملاقات کند و آنکه او را به دهلی دعوت نماید بلکه با تمام قوایی که در اختیار دارید سعی کنید شر این بلا را از اینجا دفع نمایید . »

در همان شب سعادت خان به اردوگاه نادر آورده شد و پس از آنکه با تدبیر و زبردستی خاصی به پرسشهای نادر راجع به نیرو و آبروی محمد شاه جواب داد به ندر توصیه کرد که نظام الملک را با اردوگاه احصار نماید و شراعت دتار که حکم را با وی در میان نهد . نادر این نظر را بکار بسته و صاهانیت با احصار نام از طرف امپراتور هند با اردوگاه نادر آمد و پس از آنکه بحضور شهشاه ایران باریاق با عبدالمافی خان در باره شریعت دتار که به مذاکره پرداخت و بین صرفین ساروش حاصل شد که در پیش ندر به هدیه رسان داده نژند و بایرین باز گردد و در عوض هدیه رسان در در در در در ...

از نظام آه الك درخواست نمود از محمد شاه دعوت نماید که فردا چاشت را
با او صرف کند او را مرخص کرد .

محمد شاه با وجود وصیت نامه خان دیران دعوت نادر را اجابت
کرد و میرزا مهدی نقل میکند که امپراتور هندوستان در تاریخ هفدهم
دی الحجه خلع سلطنت از خود نمود و افسر سروری از سر برگرفت و
به دیم شاه ایران کرد اما راجع به اینکه محمد شاه در کجا تاج سلطنت
خود را تعدیم نادر کرد اطلاع مبسوطی در دست نیست فقط مسلم است
که محمد شاه از سلطنت کناره گیری نمود و دیم شهر یاری هندوستان
تا مدتی بر سر نادر قرار داشت .

محمد شاه چون به اردو گاه نادر رسید از طرف نصرانته میرزا که
مأمور میزبانی بود با نهایت اعزاز و اکرام پذیرائی شد و به خیمه مخصوصی
که برای او برپا شده بود هدایت گردید و خود نادر تا بیرون خیمه
باستقبال او رفته و دست او را از روی لطف گرفت و او را در مسد
بر کنار خویش نشاند و پس از مختصر مدتی چاشم را ، او صرف کرد
و برای آنکه انبیا نماید که خوراک مسموم نیست قبل از تناول شام
شام خود را با سفای محمد شاه عوض کرد و شراب و سبب ملاقات به
شهریار که یک ربع روز بطول انجامید هیچگاه پیش آمد تا کواری در
آن دو روی نداد و از هیچگونه اثر زرا که امری در حق پادشاه هندوستان
هرگز ارتکاب کرد آنکه محمد شاه در جهت گرفتن سربازان و در
ردزگانه خویش بزرگش . و زین در سینه دجه - شاه مالک .
در حلقه ساجین هند را - سرده شیر و ماهی را - رنگش به مهر
حزین میسرار به حن

چون خان دوران فردای نبرد کرنلک جان سپرد مقام فرماندهی کل قوا و میرپنجی هندوستان بی صاحب ماند و نظام‌الملک بر اثر اقداماتی که تفصیل آن در اینجا مورد ندارد مقام میرپنجی را که سعادت خان از مدتی پیش باولع هرچه تمامتر در انتظار آن بود بدست آورد. چون سعادت خان دریافت که نظام‌الملک بروی پیشی گرفته است برای مغلوب ساختن حریف به ندر متوسل شد و خود را به اردوگاه شاه رسانید و او را منقاد کرد که به غرامت ناچیزی اکتفا نکند و عهد نامه ای را که با نظام‌الملک بسته بود کافی نداند و اطمینان داد هرگاه نادر بدهلی لشکر کشد خواهد توانست مقدار معتناهی طلا و جواهرات و گنجینه های امپراتوری بدست آورد و مخصوصاً چنین تأکید کرد: «اکنون در دربار هندوستان هیچ سرجنبانی جز آصف جاه وجود ندارد و او مردی فیلسوف و محیل است و هرگاه این روباه مزور بدام افتد کارها همه بروفق مرام اعلیحضرت پیش خواهد رفت.»

نادر از اظهارات سعادت خان خشنود شد و تصمیم گرفت بطریقه دهلی لشکر کشد.

نادر پس از آنکه چندروز عمداً هیچ اقدامی ننمود در تاریخ بیست و چهارم ذی الحجه نظام‌الملک را احضار کرد و باو دستور داد که امپراتور را بر آن دارد باز دیگر بملاقات وی بیاید. نظام‌الملک تأیید کرد که تجدید ملاقات مخالف بمفاد عهدنامه است لکن نادر خاطر نشان ساخت که عهد یعنی عهدنامه را ندارد و ملاقات با محمدشاه کاملاً ضروری است.

از آنجا که از شدت محاصره اردوگاه هندیان هیچ روی کاسته شده و آسمان خواربار به مرحله وخیمی رسیده بود نظام‌الملک چاره ای جز آن

نداشت که فرمان نادر را بکار بندد و بهین جهت نامه‌ای به امپراطور نگاشت و او را به اردوگاه نادرشاه دعوت کرد. محمدشاه پس از دریافت این نامه با وجود اصرار راینزان خود برای اینکه مجدداً به اسلحه متوسل گردد در تاریخ ۲۶ ذی‌الحجه با ۲۰۰۰ تن از ملتزمین رکاب خویش به ملاقات شاهنشاه ایران رفت. اگرچه نادر محمدشاه را با احترام پذیرفت و به عبدالباقی خان دستور داد مراسم میهمان نوازی را کاملاً در حق وی بجا آورد باینهمه محمدشاه و ملتزمین رکابش در حقیقت زندانی نادرشاه بودند پس از ورود محمدشاه به اردوگاه نادر عده‌ای از قوای قزلباش به اردوگاه وی رفتند و توپها و اسلحه وی را ضبط کردند و باقیمانده سران دربار او را دستگیر ساختند و سپس سپاهیان هند اخطار کردند که یا در کربل باقی مانند و یا آنکه بخانه‌های خویش بازگردند. سپاهیان هندی که سران خود را از دست داده و از فرط گرسنگی بستوه آمده بودند بازگشت به خانه‌های خود را ترجیح دادند لکن جمع کثیری از آنان در عرض راه دست سواران فراموش و غارتگران بهلاکت رسیدند.

روز اول ذی‌الحجه در شاه و امپراطور هندوستان از کربل بطرف دهلی

روان شدند و محمدشاه فریب در میان در عقب نادرشاه حرکت می‌کرد و پیش از حرکت از طرف دهلی در سعادت خان را به دست و کربل اتفاق به هندوستان و ضمیمه است خان حائیر را با چهار هزار نرسواز به دهلی گسیل داشت زار محمدشاه فرمای خضاب و نصب بخان گرفت صبی براسکا کپیبه‌ی شهر زار و صمیم است خان حائیر و در راه در حال خود اشرار بیر قوه بی‌شمار و در رصق بی‌انگشتان حاکم را در راه چون دست کرد

فصل چهاردهم

تصرف هندوستان : ورود بدلهلی



هنگامیکه اخبار مربوط به نبرد کرنال به دهلی رسید حاجی فولاد خان کوتوال شهر که مردی کاردان و مدبر بود برای جلوگیری از ناامنی و تشدید اضطراب اقدامات مؤثر نمود و در شهر حال دفاع برقرار کرد و چون طهماسب خان جلایر و سعادت خان به دهلی رسیدند دروازه های پایتخت هندوستان را مسدود یافتند و بنا بر این فرمان محمد شاه و نامه نادر را برای لطف الله خان فرستادند و او نیز فرمان شاه را بکار بست و دروازه ها را مفتوح ساخت و کلید های خزانه و دزها و مخازن سلطنتی را به طهماسب خان سپرد آنگاه تدارکات لازم برای پذیرائی نادر شاه و محمد شاه فراهم شد .

در این اثناء دو پادشاه که بطرف پایتخت هندوستان پیش می‌راندند روز هفتم ذی الحجه به باغ شعله ماه واقع در حومه دهلی رسیدند و در آنجا محمد شاه برای تدارکات لازم میهمانی و پذیرائی مرخص شد و خود نادر روز نهم ذی الحجه در شعله ماه ماند و در آن روز بانجایل و تکریم بی نظیری و ارباب دهلی گردید. در اطراف مسرووی قوی هند صف ستی و صد میل پیشاپیش او حرکت میکردند و از تدارکات ماهانه و دستگانه نادر

به فرشهای قیمتی و پارچه های زربفت مفروش بود و چون نادر وارد شهر
 گردید توپ ها بعلامت احترام بفرش در آمد و محمدشاه به نعضیه و تکریم
 شاهنشاه ایران پرداخت و هدایا و تحف نفیسی تقدیم کرد . میرزا مهدی
 تفصیل این پذیرایی را در تاریخ خود آورده و میگوید محمدشاه « سفره
 افتادگی در بزم ضیافت گسترده بود » نادر در عوض بدایجوئی پادشاه هندوستان
 پرداخت و تأیید کرد بر طبق عهد نامه ای که در کرناال منعقد گردید سلطنت
 هندوستان همچنان به محمدشاه تعلق خواهد داشت و محمدشاه بشکر ا...
 ابن جوانمردی تمامی جواهر خزاین و انانیه پادشاهی و ذخیر سلطنت
 گذشته را که موجود بود تقدیم نادر کرد شاهنشاه ایران در آغاز از قبول
 آن هدایا خودداری نمود لکن بر اثر ابرام و اصرار محمدشاه آنرا پذیرفت
 و میرزا مهدی صاحب تاریخ جهانگشای نادر در این خصوص چنین مینویسد
 « هر چند که همت کان خاصیت بحر نوال بیهمتا نظر اعتنا بر آن کنوز و
 خزاین که جمیع مخازن سلاطین روی زمین باعشری از اعشار آن بر ابرق
 میکرد نیفکنده دامان نیازمندی از آنها درچیدند اما بنابر ممانعه پادشاه
 و الاجاه آئینه این مسئول نفس پذیر قبول گشته معتمدان امین دست خزان
 و بیورات تعیین فرمودند . »

نادر پس از پایان مراسم پذیرایی محمدشاه در کنگره در کابل
 در نزدیکی دیوار خاخر ساخته بود استقرار یافت و در شهر شیراز
 ساختمانی واقع در نزدیکی سد برج اوهت گزید و سربازان قره س همدان
 تردد و برامون آن و بقیه در خود شهر استقرار یافتند .

با آمدن شبیه دهه ذی الحجه ، که عید و روزی شادمانی است
 در کلبه مسجد شهر بر صحت اشراف شد که در آن روز

بود خطبه بنام نادر خوانده شد و در دهلی سکه هائی بخش گردید که روی آن چنین نوشته شده بود: « هست سلطان بر سلاطین جهان ما - شاه شاهان نادر صاحبقران » در آن روز نادر مراسم عید نوروز را برپا کرد و بنفسران ارشد خود لباس و انعام بخشید.

در همان روز سعادت خان زندگى را بندرود گفت. در باره اینکه آیا وی بر اثر زخمهای خود درگذشت یا اینکه مبادرت بخودکشی نمود اقوال مختلف است ولی خان قوی مبرود بر اثر سمی که در ساعت رنج و الم شدید خورده بود زندگى را بندرود گفته باشد.

بعد از ظهر دهم ذی الحجه نادر بیازدید محمدشاه رفت و عصر آن روز که نادر شاه بکاخ خویش بازگشت شایعات بیشمارى انتشار یافت که نادر شاه کشته شده یا اینکه بدست محمدشاه زندانى گردیده است و بدون آنکه در صحت این شایعات تحقیقى بعمل آید او پیش وارا دل به شورش برداخته و بسربازان قزلباش که در شهر اقامت داشتند حمله بردند و جمعی از ایرانیان را بهلاکت رسانیدند شایعه مرگ نادر طوری سلحشوران ایران را سست کرده بود که قادر به ابراز هیچگونه مقاومت در مقابل سربازان هندی نبودند.

اگر چه فتنه بحریت محمدشاه با سران دیگر کشور هند روی داده بود با اینهمه هیچکدام از آنها برای جلوگیری از آشوب اقدامی نکردند و حتی مرخی از بزرگان هند چون از شایعه قتل نادر آگاه گردیدند - که بدست ابراهیم حود را که بدستخصی خودشان از طرف نادر مرای - که مرخی حود را مرشیان - منور شده بود بدست مرگت رسانیدند - عده ابراهیمی ده در این حود - در - رسیدند بین سه تا هفت هزار تخمین زده

همیشه ولی عده سه هزار بحقیقت نزدیکتر می آید .

حلی این اغتشاشات برخی از سران هند که از جمله آنان باید سید نیاز خان پسر خوانده قمرالدین خان و شاه نوازخان را نامبرد در حدود ۵۰۰ سپاهی جمع آوری نمودند و به اصطبل فیلان شاهی حمله بردند و نکهبانان آنرا بقتل رسانیدند و پیلان را ربودند و سپس شهر را تاراج گفته و یک دژ نیرومندی واقع در خارج دهلی را بتصرف در آوردند . هنگامیکه نخستین گزارشهای آشوب به نادر رسید باور نکرد حتی اندکی بر آشفت و سرهبران خود را متهم بدان کرد که عمداً این اخبار را جعل کرده اند تا برای تاراج و چپاول شهر محملی بنر اشند و سپس یکی از یساولان خود را مأمور کرد که اوضاع را تحقیق نماید و جریان را بوی گزارش دهد اما آن مرد بمحض اینکه از دژ خارج شد بهلاکت رسید و یساول دومی نیز بهمان سر نوشت دوچار گردید و در آن هنگام بود که نادر حقایق را دریافت و هزار تن از سپاهیان خویش را مأمور سرکوبی آشوبگران کرد لکن آنان بر اثر قتل عده و ضمانت شب نوانستند چنانکه باید آرامش را در شهر برقرار سازند و آنگاه شاه دستور داد که تمام قوا تا بامداد حاضر بجنگ باشند و هر گاه مورد حمله قرار گرفتند بدفاع پردازند لکن غیر از آن هیچ امری دیگر بمبادرت نوزند .

فردای آن روز چون سپیده دمین گریه و زاری در سبب حشر سوار شد و دسته یزدانی از سپاهیان حرد در میان خه باهلی مشر عبور کرده و بطرف مسجد بران روند که ناری شده . حارمی ، شکوهی ۵۰۰۰ در هر طرف روایت است که چون شهر به مسجد در پیشگاه

ایوانی يك تدر بطرف او شایك شد كه باو اصابت نكرد لکن یکی از
 امیران او را بهلاکت رسانید . شاهنشاه ایران چون به مسجد رسید بر
 بالای مام برآمد و پس از تحقیق اینکه آشوب از کدام کوی شروع و از
 جانب چه جماعتی صورت گرفته است دستور داد در هر جا كه يك قزلباش
 بهلاکت رسیده بود احدی را زنده باقی نگذارند مقارن ساعت نه نامداد
 بود كه سیاهیان ایران شروع به اجرای فرمان نادر كردند و محشری در
 شهر برپا ساختند پس از آنكه همه خیابانها از وجود طاعیان پاك گردید
 سلحشوران ایرانی به خانهها و دكانها حمله بردند و ساكنین آنها را از
 دم تیغ گذرایدند و آنچه قیمتی بود بتاراج بردند و بزار صرافان و
 حواهریان و راسته بازار را كاملا چپاول كردند و ساختمان های
 شماری را با منهدم و یا ضمه حریق ساختند و همه را بخون خود آغشته
 ساختند .

صحن این كشتار و انهدام موحش نادر در حائیکه شمشیر از نیام
 كشیده بود در مسجد كشتار را تماشا میكرد و پس از آنكه چند ساعت
 بدیسموال حو ریزی و تاراج و انهدام ادامه داشت محمدشاه نظام الملک و
 قمرالدین حن را بشه عت برد نادر فرستاد و تفاضای عفو و بخشش نمود
 و در پس از آنكه مستعدیت آن دو را استماع نمود حاجی فولادخان
 دو وار شمرر احصا كرد و به او دستور دند كه باتفاق عدهای ارنستجیها
 در حو . . . كرددش پردازند و از قتل و كشتار و انهدام بیشتر جاوگیری
 . . . بلكه اس دستور بیدرگت بمورد اجرا گذاشته شد هر سال
 كه . . . چه . . . برسد عیدل خود مسلم بود عبدالكريم اطاعت فوری
 بر دستور ر بر جموحه چپبر . آشوب یکی از شگفتی های حوال

میدانند. باری قتل عام در ساعت سه بعد از ظهر پس از شش ساعت موقوف
گردید و نادر به سپاهیان خویش دستور داد که اسیران را بتخانواده‌های
خود باز گردانند.

عده کسانی که معصوم یا گناهکار در این هنگامه بهلاکت رسیدند
بدرستی معلوم نیست و برخی این تلفات را به ۸۰۰۰ تن و بعضی دیگر
به رقم اغراق آمیز ۴۰۰۰۰ تن تخمین میزنند. سرکار (۱) بر آنست
که نظر به محدود بودن محل قتل عام و مدت کوتاه آن عده‌ای که از
دست بیع گذشتند نباید از ۲۰۰۰۰ تن متجاوز باشد ولی عده زیاد دیگر
مخصوصاً زنانی را که خودکشی کردند باید بر این عده افزود.

پس از نادر عده‌ای از قوای خود را بفرماندهی عظیم‌الله خان و فولاد
خان برای دستگیری سید بیازخان و شاه نواز خان و پیروان آنان که
چنانکه گذشت پس از حمله به اصطبل فیلان در خارج شهر موضع گرفته
بودند مأمور ساخت هر دو فرمانده هندی مورد حمله قرار گرفت و
هر دو دستگیر گردیدند زعفر همان روز هم از کت رسیدند بنا بر قول
میرزا زهان نادر برسد اهالی سرای روح به خان و موربای تاتار نیز که
عده‌ای سرملزان ایرانی را به آزادی رسانیده بودند صافرت به اقامت
نمایی نمود

پس از استقرار آرامش در شهر نادر حاجی فولاد خان را بعهده
کنترالی دهی تولید کرد تا چند روز پس از این حمله حیره و پاهو و
دستگاران و نادر سرانجام بمشور رعیت به اشت عمومی به کتوب
دستور داد که همه حسد در جمع آوری و سوز و توبه بر حسد

و هیزمی که از خانه‌های منهدم بدست آمده بود آتشی عظیم برافروخت
و اجساد را از هر فرقه و مذهب که بودند در آن سوزانید و چند هزار
لاشه دیگر را برود ریخت .

پس از اطفاء آتش این طغیان نادر شروع به جمع آوری غرامت
جنگ و پول و جواهرات نمود . نخست تمام دارائی خان دوران و مظفر
خان را تصاحب کرد و یکدسته نیرومند از قزلباشها را نیز مأمور جمع
آوری ثروت و گنجینه های سعادت خان کرد و سپس بریاست طهماسب
خان جلایر کمیسیونی برای تعیین سهم غرامت بازرگانان و اشراف و طبقات
دیگر شهر تشکیل داد .

در تمام این مدت عده ای از سپاهیان ایران شهر را محاصره نموده
و از خروج اهالی جلوگیری میکردند گذشته از این همه خزاین و مخازن
نیز تحت مراقبت شدید نگهبانان ایرانی قرار داشت .

حوادث موحش دهلی در سرتاسر هندوستان وعب عجیبی افکند
بعد از لشکرکشی تیمور به هندوستان این کشور چنین کشتاری بیچشم
ندیده بود بطوریکه (سرپرستی سایکس) خاطر نشان میکند هنوز هم
هندوستان این کشتار موحش را از یاد نبرده است چنانکه در بازار دهلی
بر قتل های موحش نام « قتل های نادرشاهی » نهاده اند . (پیشوای باجی
راو) که قبلا موقع نزدیک شدن ایرانیان از کمک به محمدشاه سر از زده
بود هنگامی که از سرانجه نبرد (کرنال) و اشغال و چپاول دهلی آگاه
شد سخت مضطرب گردید و با کلیه دشمنان خود در هندوستان مرکزی
جنگ را متارکه نمود و به فرماندهان نیروی خود چنین گفت اکنون
در هندوستان ما با یک دشمن بیش نداریم ما بر این به (شیمناجی آ . ا .)

(Chinnaji Appa) هم که در منطقه کنکان فرماندهی قوای مرااٹی مشغول حملات سختی به پرتقالیها بود فرمان داد حمله را بیدرنک موقوف سازد و برای پایداری در مقابل سپاهیان ایران به وی پیوند اکن شیمناجی آبا از بکار بستن این دستور خود داری نمود و تا اینکه کلیه استحكامات پرتقالیها را بتصرف دریاورد نبرد را خاتمه نداد و در این اثنا نادر دهلی را ترك گفت و بسوی ایران بازگشت .

در تاریخ شانزدهم ذی الحججه (۲۷ مارس) نادر بوسیله چاپار فرمانی به ایران فرستاد و بشکرانه فتح هندوستان کلیه استانهای ایران را برای مدت سه سال از پرداخت خراج معاف ساخت و در عین حال به افسران و فرماندهان ارتش خود پاداش و خلعت های شایسته بخشید و نه تنها حقوق عقب افتاده سربازان را پرداخت بلکه آنانرا بدریافت مساعده و بخشش دلشاد ساخت و نیز بکامه ملتزمین رکا ب خود و خدمتگزاران نسبت مقام آنان از ۶۰ تا ۱۰۰ روپیه انعام داد .

در همان موقعی که مردم دهلی بر مردگان خود پیگریستند و شهر غرق در سوگواری بود ، نادر یکی از دختران بزدان بخش را برای نصرانه پسرش حواستگاری کرد سر جان و انکولم با اتکا به معایع ارانی تولید میکند که بنا بر شریعت و سن معول خانواده عروس از سران تعاضد کرد که تا هفت پشت اجداد خود را معرفی کند و چوبه عروانه نزد پدر آرد و جریان را حکایت کند . در راه او گوی که آیه ای گوید که پسر شمشیر و نوه شمشیر . و نتیجه شمشیر هستی او به بخت عوس شدت پیش با هفتاد پشت اجداد خود در شمشیر و تریس س در سه فروسی در تاریخ ۲۷ ذی الحججه ، شاکور و حلال بر بیزر آید . در ۲۵

